

## بخش بیست و نهم شاهان سلسله قاجار

سلسله‌ای که یک صده در ایران پادشاهی کرده و ناصرالدین شاه پادشاه چهارم آن است سابقه اشرافیت نداشته و حتی ایرانی هم نیست. آنها از ایلات ترک قاجار مقیم مازندران بوده و صد سال پیش در اطراف استرآباد زندگی می‌کردند.

پس از قتل نادر در سال ۱۷۴۸ میلادی، ایران به هرج و مرج شدیدی گرفتار شد و خان‌های متعددی برای در اختیار گرفتن قدرت مرکزی با هم به مبارزه برخاستند. در بین آنها آغامحمد خان به سان عقابی بر طعمه چنگ انداخت و پس از چند پیروزی در اصفهان و شیراز به سمت کرمان حرکت کرد تا آنجا را نیز فتح کند. اهالی کرمان از حکومت قانونی لطف‌علی‌خان<sup>۱</sup> که آخرین حریف آغامحمدخان بود، دفاع می‌کردند اما آغامحمدخان پیروز شد و دروازه‌های شهر به روی او گشوده گشت. تلافی خونینی گریبان‌گیر اهالی بدبخت شهر شد. ۲۰ هزار زن و کودک در اختیار سربازان قرار گرفتند و چشم‌های مردان شهر را از کاسه در آوردند. شهرهای مختلف ایران تا چندین سال از این نابینایان موج می‌زد. به دستور او ابتدا چشم‌های لطف‌علی‌خان درآورده شد و سپس او را به قتل رساندند. آغامحمد خان به تخت‌طاووس که نادر از هند آورده بود جلوس کرد. او با عبور از جوی خون و جلوس مقتدرانه بر تخت شاهی، سلسله‌ای را پایه نهاد که هنوز هم شاهان آن بر تخت پادشاهی ایران نشسته‌اند.

آغامحمد خان در آرامشی که از یک مستبد خونخوار می‌توان انتظار داشت با ترساندن مردم فقیر و درمانده، به تخت نشست اما هیچ‌کس نمی‌داند چرا او هرگز عنوان شاه را به نام خود اضافه نکرد. او اهل شکوه و جلال نبود. دوران سلطنت همراه با خونریزی‌های فراوان وی هیچ عظمتی نداشت. سلطنت او کوتاه مدت شد. در سال ۱۷۹۵ میلادی یک سال پس از به قدرت رسیدن، به گرجستان که تحت حمایت روس‌ها بود، لشکرکشی کرد و پایتخت آن تفلیس را غارت کرد. او در این لشکرکشی شکست خورد و قسمتی از

۱. لطف‌علی‌خان زند، تولد ۱۱۴۸، درگذشت ۱۱۷۳ خ، پسر جعفرخان و نوه صادق‌خان، برادر کریم‌خان زند و واپسین شاه زندیه، که بین سال‌های ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۳ خ ابتدا در شیراز و آنگاه در کرمان و طیس با آغامحمد خان به نبرد پرداخت ولی سرانجام به دام افتاد و پس از کور شدن، تجاوز و شکنجه بسیار در تهران به قتل رسید. مقبره او در بازار کفاش‌های تهران است.

ارمنستان را نیز از دست داد. او مجبور شد با توافقنامه حقیقانه‌ای با روس‌ها کنار بیاید. در سال ۱۷۹۶ میلادی شاهرخ<sup>۱</sup> کور و پیر را که از سال ۱۷۵۲ میلادی در خراسان با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد از میان برداشت و گنج‌خانه<sup>۱</sup> او را تصاحب نمود. سال بعد مجدداً با روس‌ها که به سواحل دریای مازندران و قسمتی از خاک ایران در شمال کشور تجاوز کرده بودند، درگیر شد. او در این لشکرکشی صبح روز ۱۴ ماه مه ۱۷۹۷ میلادی به‌دست یکی از افسران<sup>۲</sup> خود که او فرمان قتل برادر وی را صادر کرده بود، به قتل رسید. اگر قرار باشد خونریزی‌های وی را با شاه دیگری مقایسه کنیم این پادشاه کسی جز نادر که سرآمد تمامی خونخواران است، نخواهد بود. آغامحمدخان در مورد برادرزاده خود که پس از او به سلطنت نشست می‌گفت "من تمام این خونریزی‌ها را انجام دادم تا این پسر در صلح و صفا سلطنت کند". او جداً تمام رقبای جدی برادرزاده خود را از میان برداشت. گفته می‌شود دو نکته باعث خونخواری بیش از اندازه وی بود و باعث می‌شد او از مردم نفرت داشته باشد. او تا سال چهل عمر خود در سال ۱۷۷۹ میلادی در زندان شیراز بود. در سن ۱۲ سالگی به دستور عادل شاه<sup>۳</sup> اخته شد. این عمل روح او را آزار داد، زندگی او را تباه کرد و باعث شد دست به اعمالی بزند که تمام مردم ایران از او منزجر گردند. نکته دوم، شکست‌های او در جنگ‌ها و خونریزی‌ها بود که باعث می‌شد به تعداد دشمنان وی افزوده گردد. خساست، انرژی فراوان و خشونت بیش از اندازه باعث به سلطنت رسیدن او شد. او بیشتر از رقبای خود خرج لشکر می‌کرد و اگر کسی با اعمال او مخالفت می‌نمود دستور می‌داد او را از میان بردارند.

سیاحانی که در زمان او از ایران دیدن کرده‌اند داستان‌های زیادی از سنگدلی وی بیان کرده‌اند. گفته می‌شود که او در مشهد از یک نقاشی که هنرمندان اروپایی از شاهرخ شاه به تصویر کشیده بودند بی‌اندازه خوشش می‌آمد. این تابلو قاب و شیشه داشت. هنگام سفر به تهران به افسری دستور داد از آن مراقبت کند. چند ساعت پس از رسیدن به تهران خواست نقاشی را ببیند. وقتی بسته را باز کردند متوجه شد که شیشه تابلو شکسته و خود نقاشی هم آسیب دیده بود. او با عصبانیت تمام بدون آن که به سخنان آن افسر گوش کند دستور داد چشم‌های او را از کاسه درآوردند که در جا انجام شد. سپس تمامی دارائی وی را ضبط نموده و او را از تهران اخراج کردند. این یکی از کوچکترین مجازات وی بود.

۱. شاهرخ‌میرزا، فرزند رضاقلی میرزا و جانشین ابراهیم شاه، چهارمین پادشاه دودمان افشاری که از ۱۱۲۷ تا ۱۱۲۹ خ بر ایران پادشاهی کرد و سپس تا سال ۱۱۷۴ خ برابر ۱۷۹۶ م فقط حاکم مشهد بود.
۲. صادق نهنودی و دو تن از همدستانش آغامحمد خان را در بامداد ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۱۱ ه ق در شوشای قراباغ واقع در قفقاز به‌قتل رساندند. جسد او در نجف به خاک سپرده شد.
۳. علی‌قلی‌خان یا عادل شاه یا علی شاه، فرزند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله برادر نادر شاه بود. او پس از قتل نادر، رضاقلی میرزا و همه فرزندان نادر به‌جز شاهرخ‌میرزا را به‌قتل رساند و در ۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ ه ق با لقب عادل شاه در مشهد بر تخت پادشاهی نشست. حکومت او یازده ماه طول داشت. در این مدت کوتاه محمدحسن خان قاجار و برادرش ابراهیم‌خان بر ضد او شوریدند. عادل شاه به تهران گریخت ولی طرفداران ابراهیم‌خان او را دستگیر کرده و به‌وی تحویل دادند. ابراهیم‌خان نیز مانند نادر، او را کور کرد.

یکی دیگر از کارهای وحشیانه وی این بود که هرگاه یکی از زیردستان وی عمل ناشایستی انجام می‌داد دستور می‌داد شکم وی را پاره کرده و دل و روده گناهکار را خارج کنند. در یک مورد دستور داد دل و روده چند خاطی را به دور سر و گردن آنها پیچیده و آنها را زنده زنده بین حیوانات درنده رها کنند.

رفتار وی در مورد مسلمانان گناهکار و خاطی که مثلاً شراب نوشیده و به اسلام آسیب زده بودند هم وحشیانه بود. او از قوانین اسلام برای خونخواری‌های خود سوءاستفاده می‌کرد تا خشم خود را تسکین دهد. گاهی دستور می‌داد همزمان چشمان صدها سرباز را از کاسه درآورده و آنها را در خیابان‌های تهران رها کنند. تعداد سکنه کور تهران به قدری بود که امکان نداشت ده قدم برمی‌داشتید و کوری را در حال گدائی نمی‌دیدید. رفتار او در مورد اسرا هم به همین ترتیب ناشایست بود.

آغامحمد خان روزی قصد کرد اهالی روستائی را تنبیه کند. به سربازان خود دستور داد تعداد معینی چشم برای او بیاورند. او در مورد دستورات خود بسیار دقیق بود. پس از آوردن کیسه چشم‌ها او با خنجر خود یکی‌یکی آنها را شمارش کرد. وزیر او میرزا شفیع که از خشونت وی ناراضی بود، سوال کرد "آیا اعلیحضرت فکر نمی‌کنند که خدا از انجام اینگونه اعمال ناخشنود می‌گردد؟". او همزمان با شمارش چشم‌ها سر خود را به آرامی بلند کرد و خنجر را در انتهای ردیف چشم‌های شمرده شده گذاشت و گفت "آقا، به سرم سوگند اگر تعداد این چشم‌ها از تعدادی که من دستور داده‌ام کمتر باشد چشم‌های تو را هم به آنها اضافه خواهم کرد". وزیر بلافاصله از انسان‌دوستی بی‌جای خود پشیمان شد و سکوت کرد زیرا می‌دانست او گفته خود را عملی خواهد کرد ولی خوشبختانه تعداد چشم‌ها صحیح بود. در مورد او که به خاجه معروف بود گفته می‌شود که از عذاب دیگران شاد و از شادی سایرین در عذاب بود. هرگاه تصمیم می‌گرفت خود را راضی کند حمام خونی به راه می‌انداخت. او کار قابل‌توجهی برای پیشرفت کشور انجام نداد. تهران، کاشان و قزوین پر از مجازات‌شدگان بود. رؤسای قبایل و خان‌ها از ترس او فرامین وی را مو به مو اجرا می‌کردند اما در خفا همه از او متنفر بودند. کاملاً قابل پیش‌بینی بود که سلطنت او با اغتشاش به پایان خواهد رسید و او در سال ۱۷۹۷ با خنجر یکی از اطرافیان خود به قتل رسید و باباخان جانشین او شد.

پس از آغامحمد خان، مطابق رسم متداول در ایران پس از تغییر شاه، جدال برای جانشینی وی درگرفت اما در نهایت باباخان که پدر بزرگ شاه فعلی ایران است پس از عموی خود به تخت شاهی نشست. سال‌های اول سلطنت وی به سرکوب چهار مدعی سلطنت گذشت و با پیروزی بر تک‌تک آنها خود را شاه گیلان، آذربایجان، عراق‌عجم، فارس، کردستان، کرمان و قسمتی از خراسان اعلام کرد و در نهایت با نام فتح‌علی‌شاه، لقبی که هیچ‌کس پس از نادر از آن استفاده نکرده بود، بر تخت شاهی نشست.

جنگ‌های فتح‌علی شاه با روسیه همواره با بد اقبالی‌هایی همراه بود. حملات روس‌ها به ایالات سرحدی و سواحل دریای کاسپین شدیدتر گشت و باعث جنگ بین دو کشور شد.

روس‌ها از امیر گرجستان هرakلیوس<sup>۱</sup> راضی نبودند و تزار دائماً کشتی‌های جنگی خود را به دهانه رود فاسیس<sup>۲</sup> اعزام می‌کرد. تزار دستور داد قلعه‌هایی در مجاورت مرز ایران ساخته شود و در آنها پادگان‌های نظامی ایجاد گردد تا در صورت لزوم برای به انجام رساندن نقشه‌های خود و تسخیر ایالات مرزی ایران که شدیداً به آنها چشم داشت، از آنها استفاده کند. دولت ایران تقاضا نمود سنت‌پترزبورگ برای این کار خود توضیح دهد. چون توضیح روس‌ها کافی نبود جنگ‌های بین دو کشور مجدداً آغاز شد. کاملاً بدیهی بود که جنگ‌های سال ۱۸۰۳ میلادی به نفع دولت ایران خاتمه نخواهد یافت زیرا قشون ایران بدون تعلیمات نظامی بود. گذشته از آن، شاه فرماندهان با لیاقتی که به روش‌های نظامی اروپائی آشنائی داشته باشند، در اختیار نداشت. به زودی شاه به ضعف قشون خود پی‌برد اما برخلاف میل باطنی لشکرکشی سال ۱۸۰۴ میلادی را آغاز کرد ولی نتیجه آن حتی از نتیجه جنگ‌های پیش هم بدتر بود.

در سال ۱۸۱۱ میلادی سر گور اوسلی<sup>۳</sup> به تهران آمد و میانجی ایران و روسیه شد. در سال ۱۸۱۳ میلادی عهدنامه گلستان<sup>۴</sup> تنظیم شد اما نتایج حاصله از این عهدنامه با آنچه ایرانیان در نظر داشتند زمین تا آسمان تفاوت داشت. مطابق این عهدنامه مرزهای بین ایران و روسیه تغییر کرد. هر دو کشور در مورد محدوده دریاچه قوچان<sup>۵</sup> اختلاف نظر داشتند. چون نظرات نماینده روس، ژنرال منشیکوف<sup>۶</sup> تأمین نشد در سال ۱۸۲۶ میلادی درگیری‌های جدیدی بین دو کشور آغاز گشت. از آنجائی‌که قشون ایران شکست‌های فراوانی متحمل شد، تقاضای صلح کرد و به قرارداد جدیدی در سال ۱۸۲۸ میلادی در ترکمن‌چای<sup>۷</sup> تن داد. مطابق این عهدنامه ایران مقدار زیادی از سرزمین‌های خود را در

#### ۱. Heraklius

۲. Phasis یا ریونی مهمترین رودخانه گرجستان که از ارتفاعات قفقاز سرچشمه گرفته به‌دریای سیاه می‌ریزد.

۳. Sir Gore Ouseley تولد ۱۷۷۰، درگذشت ۱۸۴۴ م، سفیر انگلستان در دربار فتح‌علی شاه در سال ۱۸۱۰ م که به همراه برادرش سر ویلیام در تنظیم عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳ و تعیین مرز ایران و روسیه دخالت مستقیم داشت.

۴. قراردادی که در سال ۱۱۹۲ خ برابر ۱۸۱۳ م در یازده فصل و یک مقدمه با وساطت و شفاعت سر گور اوسلی انگلیسی، بین نماینده روس ردیشچوف و نماینده ایران میرزا ابوالحسن خان ایلچی در قریه گلستان از محل قره باغ امضا شد. مطابق این عهدنامه مرزهای طبیعی ایران تغییر کرد و بسیاری از نواحی شمال رود ارس از دست ایران خارج شد.

#### ۵. Gotschan . ۶. Mensjkoff

۷. قراردادی که در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ پس از پایان جنگ ایران و روسیه در قفقاز جنوبی و آذربایجان با وساطت دولت انگلستان و حضور نماینده فتح‌علی شاه، میرزا عبدالحسن‌خان و آصف‌الدوله و نماینده روسیه تزاری ایوان پاسکویچ بین روسیه و ایران امضا شد. طبق این قرارداد قلمروهای باقی مانده ایران از معاهده گلستان در قفقاز شامل خانات ایروان، مناطق تالش اردوباد، بخشی از مغان و شروان به روسیه واگذار شد، ایران حق کشتی‌رانی در دریای مازندران را از دست داد و ملزم به پرداخت ۱۰ کرور طلا به روسیه شد. گذشته از آن کلیه اتباع روسی در ایران از حق کاپیتولاسیون برخوردار شدند. بر طبق این قرارداد روسیه قول داد از پادشاهی ولیعهد وقت عباس‌میرزا حمایت کند.

ایروان و نخجوان به روس‌ها واگذار کرد. گذشته از آن متعهد شد، خسارات روسیه و مخارج لشکرکشی آنها را برابر ۸۰ میلیون روبل بپردازد و هرگز از کشتی‌های جنگی در دریای مازندران استفاده نکند. به این ترتیب این دریاچه کاملاً به دست روس‌ها افتاد. این دو عهدنامه به دولت ایران که از وضع مناسبی برخوردار نبود، ضربه شدیدی وارد آورد. یکی از مفاد این عهدنامه برای آرامش داخلی آینده ایران و پیشرفت آن اهمیت به سزائی داشت. مطابق آن ولیعهد باید پسر بزرگ شاه بوده و از یک شاهزاده به دنیا آمده باشد. این ماده به خاطر جلوگیری از ناآرامی‌های پس از درگذشت پادشاهان که معمولاً در ایران با اغتشاش و درگیری‌هایی همراه است، در عهدنامه گنجانده شد تا ادامه سلطنت در ایل قاجار را تضمین کند.

در زمان فتح‌علی شاه هیئت‌های بسیاری از انگلستان، هندوستان و فرانسه به دربار ایران آمد. در یکی از فصول پیش بیان کردم که هیئتی از طرف ناپلئون به دربار ایران وارد شد و از شاه ایران برای فتح هند کمک خواست. هیئت هندی به سرپرستی سر جان مالکوم انگلیسی ظاهراً به خاطر گسترش روابط تجاری با ایران به دربار آمده بود اما در نهایت در نظر داشت قدرت و نفوذ دولت انگلستان را در ایران افزایش دهد. او می‌خواست ایرانیان را علیه روس‌ها تقویت کند و از همکاری آنان با نقشه‌های ناپلئون برای فتح هند ممانعت به عمل آورد. از این رو به شاه پیشنهاد داد که با کمک انگلستان، باقیمانده خراسان و قسمتی از افغانستان را به خاک ایران ضمیمه کند. مأموریت هیئت انگلیسی گذشته از مسائل سیاسی، بهبود روابط تجاری با ایران هم بود.

مدت کوتاهی پس از مراجعت هیئت هندی از ایران، در سال ۱۸۱۳ میلادی شورش بزرگی در خراسان درگرفت. شورشیان از طرف شاه محمود افغان و والی مازندران حمایت می‌شدند. فتح‌علی شاه نیروئی برای سرکوب شورش اعزام نمود اما چون درگیری‌ها شدید شد خود به سمت شرق کشور حرکت کرد. در این نبردها چندین پیروزی نصیب شاه شد و دروازه‌های هرات گشوده گشت. والی مازندران را اسیر کرده و چشم‌های او را از کاسه درآوردند. بالاخره در ابتدای سال ۱۸۱۴ میلادی در کشور آرامش برقرار شد.

در سال ۱۸۱۸ میلادی شورش جدیدی خراسان را فرا گرفت و فرماندهان فرانسوی و انگلیسی قشون شاه، موفق نشدند آرامش را به منطقه باز گردانند. شورشیان از طرف ترکمن‌ها و اهالی بخارا تقویت می‌شدند. فتح‌علی شاه که ظاهراً بر خراسان مسلط بود موفقیتی نداشت. بالاخره در زمان شاه فعلی، تمامی خراسان یکی از ایالات ایران شد. این مهم از آنجا نائل آمد که روس‌ها به آسیای مرکزی لشکرکشی کرده و ترکمن‌ها را که علت آشوب منطقه بودند، سرکوب نمودند و این باعث ضعف نظامی آنها گشت. اینک تنها نیروئی که می‌تواند خراسان را از ایران جدا کند قدرت سیاسی دولتمردان روسیه می‌باشد. سال ۱۸۱۵ میلادی در تهران خشکسالی در گرفت. شیخ‌الاسلام بزرگترین روحانی شهر گناه خشکسالی را به گردن ارامنه انداخت و مردم را علیه آنها شوراند. او عقیده داشت چون ارامنه در زمین‌های خود شراب و تنباکو کشت می‌کنند خشم خدا را

برانگیخته‌اند. مردم خانه‌های ارامنه را تاراج کردند، خم‌های شراب را شکسته و یکی از کلیساهای آنها را آتش زدند. این خبر به دربار شاه رسید و دستور داد ملا را دستگیر کنند اما او پیشاپیش از تصمیم شاه آگاه شد و از تهران فرار کرد. او به شاه عبدالعظیم پناه برد و در حرم بست نشست. در ایران مجرمی را که در یکی از امامزاده‌ها بست بنشیند، دستگیر یا اذیت نمی‌کنند. شاه دستور داد خسارت ارامنه پرداخت شود.

مطابق نوشته‌های ژوبر جمعیت ایران به ویژه اهالی آذربایجان و عراق عجم در زمان فتح‌علی‌شاه افزایش یافت و او جمعیت ایران را ۶ میلیون و ۶۲ هزار نفر برآورد کرد. تعداد نفرات قشون ۲۵۰ هزار نفر و درآمد دولت ۱۵۲ میلیون فرانک شد. در نظر مردم، شخص فتح‌علی‌شاه پادشاه بلند پایه‌ای بود و سلطنت او قدری جنبه روحانی داشت. در روزهای عید و جشن‌ها چنان استقبالی از او می‌شد که فقط در دوران باعظمت ایران باستان سابقه داشت. مطابق نوشته موریه مراسم استقبال از شاه هنگام مراجعت از لشکرکشی خراسان در سال ۱۸۱۶ میلادی به شرح زیر بود.

"تقریباً تمام مردم شهر از صبح زود در کنار دروازه خراسان گرد آمده و منتظر ورود شاه بودند. پس از مدتی لشکر شاه در میان گرد و غبار مشاهده گشت. واحد زنیورک با توپ‌هایی که بر شترهایی حمل می‌شد در ابتدای کاروان حرکت می‌کرد. در مقابل شاه نقارمزن‌ها و شیپورنواها در حال نواختن بوده و شاطرها در اطراف او می‌دویدند. پشت سر شاه، شاهزاده‌ها و شخصیت‌های برجسته کشور و در انتهای کاروان، سواره نظام حرکت می‌کرد. حتی اتباع دولت انگلستان هم به پیشواز آمده بودند و شاه دوستانه با آنها خوش و بش کرد. به دستور شاه آبنبات بین مردم پخش می‌شد. این ازدحام نشان‌دهنده علاقه مردم به شاه بود. اکثر مردان ایرانی حاضر بودند ریش خود را برای همراهی با شاه بتراشند. او جلیقه سفید مزین به جواهرات به تن و خنجر و شمشیر جواهرنشان به کمر داشت. دهنه اسب، دم حیوان و بندهای دهنه همه با یاقوت، زمرد و الماس زینت یافته و گردنبندی از مروارید از گردن حیوان آویزان بود. هر از گاهی شاه سراغ قلیان خود را می‌گرفت و شاطرباشی آن را به او می‌رساند. او یک دم کشیده و دود سفید و خوشبو را مانند ابری از میان ریش پریشت و سیاه خود به خارج می‌داد. تمامی اعمال او به طرز ظریف و هم‌آهنگی انجام گرفته و جلب نظر می‌کرد. هنگام ورود به شهر، گروهی از اعیان و اشراف با لباس‌های مرتب، تعظیم بلند و بالائی می‌کردند. هرگاه سراغ کسی را می‌گرفت او به سرعت خود را به شاه می‌رساند و با کمال دقت به فرامین او گوش می‌داد. آنگاه گروهی از روحانیون و ملاها به پیشواز شاه آمده و با صدای بلند به خواندن خطابه مشغول شدند. مردم تعداد زیادی گاو و گوسفند جلوی پای وی قربانی کرده و سر حیوان را مقابل اسب شاه می‌انداختند. شیشه‌های پر از شکر جلوی پای او به زمین می‌کوبیدند تا راه وی شیرین شود. در ایش با صدای بلند او را دعا می‌کردند. گروهی کشتی‌گیر، لوطی و رقص با آهنگ طبل فلزی در مقابل او عملیاتی انجام می‌دادند. مراسم اطراف کاروان شاه متغیر و بسیار بی‌نظیر بود. گروهی از ارامنه به همراه روحانیون خود با پرچم‌های

رنگین، شمع و کتاب مقدس حضور داشتند. آنها صلیب مقدس خود را به همراه آورده بودند. کشیش‌های آنها با نزدیک شدن شاه صلیب کشیده و دعا‌های مذهبی می‌خواندند. یهودی‌ها به همراه رابین‌ها و خاخام‌های خود با صدای بلند دعا می‌خواندند. آنها شبیه معبد مقدس<sup>۱</sup> از جنس چوب را به همراه خود داشتند و با فریاد بلند نظر شاه را جلب می‌کردند. وقتی کاروان به نزدیک باروی شهر رسید ازدحام سوارکاران و پیادگان دو چندان شد. در قسمتی از مسیر که عرض جاده به خاطر دیوارهای باغ‌ها باریکتر می‌شد، مردم هم توقف کردند. در این شلوغی دیدیم که شاه به ساعت بزرگی که شاطرباشی حمل می‌کرد توجه می‌کرد تا پیش از ساعت معینی که منجم دربار آن را خوش‌یمن تقویم کرده بود وارد شهر نشود".

ظاهر فتح‌علی شاه بسیار برازنده و اصیل بود و تمامی مشخصات یک ایرانی اعیان و اشراف با تجربه را داشت. او مانند تمامی زبردستان خود زیبا بود. ریش بسیار بلند و زیبایی داشت که نمایانگر اعتقادات مذهبی وی بود و ظاهری بسیار محترم و روحانی به وی می‌داد. از فهم و دآوری سریعی برخوردار بود و در تمامی کارها عدالت را سرمشق خود قرار می‌داد. شاه علاقه فراوانی به زن، جنگ، شکار و اسب داشت. در شهرها نظم، ترتیب و عدالت و در راه‌های تجاری امنیت کامل برقرار کرده بود. ارتش منظم و فرمانبرداری داشت. زبان ادارات فارسی اما زبان دربار ترکی بود. او حرم بسیار بزرگی داشت و بیش از ۴۰۰ زن در حرمسرای او بود. در آغاز سال ۱۸۰۴ میلادی ۶۵ پسر و به همان تعداد دختر داشت. اغلب اتفاق می‌افتاد که چند تن از زنان حرم، همزمان زایمان می‌کردند. گفته می‌شود روزی به او اطلاع دادند که در طول شب ۴ پسر و دو دختر به تعداد اولاد او اضافه شده است. پس از مرگ او تعداد شاهزاده‌ها بسیار زیاد شد و امروزه دربار قاجار ابعاد گسترده‌ای یافته است.

با فهم و درایت فراوان و عملکرد سریع و گاهی غضبناک، فتح‌علی‌شاه موفق شد در مدت کوتاهی به ناآرامی‌هایی که از زمان مرگ نادر شاه گریبان‌گیر ایران شده بود، پایان دهد. برای ایجاد آرامش در ایالات مختلف دستور داد تعدادی از بزرگان کشور، خان‌ها و رؤسای ایلات به تهران فرا خوانده شوند و هر روز خود را به دربار معرفی کرده به خدمت شاه برسند. مسئولیت آنها حفظ امنیت در مناطق خود بود. بدین ترتیب آنها جزئی از دربار شدند و آرامش در مناطق آنها برقرار گشت. صلح تمام ایران را فرا گرفت و فرامین شاه مو به مو اجرا می‌شد. مسافرین و کاروان‌ها در سرتاسر خاک ایران بدون وحشت از حمله جنگجویان قبایل، سفر می‌کردند. او اعراب، کردها، ترک‌ها و ترکمن‌ها را که سابقاً باعث ناآرامی جاده‌ها بودند مطیع کرد. رؤسای آنها پس از مدتی اقامت در تهران به محدوده خود بازگردانده شدند. آنها زمستان‌ها در کنار روستاها اطراق کرده و مالیات خود را مثل سایرین پرداخت می‌نمودند. جوان‌های آنها به سواره‌نظام پیوسته و سربازان غیوری شدند. پس از رهائی کشور از آشوب قبایل و ایلات، کشاورزی رونق یافت و روستاها پر

۱. Tabernaklet یا میشکان به فارسی، معبد یهودیان پیش از ساخت معبد اورشلیم توسط داوود نبی

جمعیت گشت. شهرها ترقی کرده و سکنه آنها از ثمره پیشرفت کشور سیراب شدند. البته شاه به مطیع بودن تمامی مردم کشور اعتماد داشت ولی به مازندران علاقه خاصی نشان می‌داد. به این دلیل در تهران که نزدیک مازندران بود اقامت گزید. حتی در بین کشورهای همسایه هم شاه از مقام والائی برخوردار بود. هیئت‌هایی از قندهار، کشمیر، ازبک‌ها و سایر نقاط به دربار او وارد شد و روابط تجاری بین ایران و هند گسترش یافت. حدود ۲۰ هزار هندو در بازار تهران مشغول کسب و کار بودند.

شاه به قشون خود توجه خاصی داشت و شخصاً در چند لشکرکشی به ویژه در تسخیر خراسان شرکت کرد. البته این عمل بیشتر به خاطر آشنائی سربازان با شرایط جنگی و آمادگی قشون بود. سواره و پیاده نظام خود مسئول فراهم آوردن اسب، سلاح و قاطر برای حمل بودند. حقوق سالانه آنها بین ۱۵ و ۲۰ تومان بود و گذشته از آن سربازان از تسهیلات دیگری هم برخوردار بودند. لباس‌ها و لوازم‌جنگی آنها در حد قابل قبولی بود. قشون در طول شب زیر نور مشعل‌ها با مارش دسته موزیک حرکت می‌کرد.

برای جلوگیری از همکاری شاه با ناپلئون در فتح هند و به دست آوردن دل او دولت انگلیس چند قبضه توپ و مقداری اسلحه برای شاه ارسال کرد و چند افسر از واحد هند شرقی را به ایران اعزام نمود. آنها سعی داشتند قشون ایران را با تاکتیک‌های نظامی اروپا آشنا کنند. انگلیسی‌ها همچنین یک کارخانه اسلحه‌سازی در تهران تأسیس کردند که در آن توپ و سایر سلاح‌جنگی توسط خود ایرانیان ساخته می‌شد.

فتح‌علی شاه علاقه فراوانی به هنر، شعر و ادب داشت. خود او هم شعر می‌سرود. به حریفان شعری خود حسد نداشت و از آنها مراقبت می‌کرد. والی کاشان فقط به خاطر سرودن اشعاری که مورد علاقه شاه بود به این مقام رسید. هنگامی که ولایت کاشان به او رسید شعر زیبایی برای شاه فرستاد که این هدیه، شاه را بیشتر از هدایا و پیشکش‌های مالی سایر والیان خوشحال نمود. گذشته از نقاشی و شعر، شاه داستان‌سرای ویژه خود را داشت که همواره در سفرها به همراه او بود و در فرصت‌های مناسب برای وی نقالی می‌کرد.

فتح‌علی شاه عاشق برلیان بود و تمام جواهرات ایران در نهایت از خزانه او سر در می‌آوردند. مقدار زیادی از آنها را که در طول قرن‌ها در گنج‌خانه شاهان هند جمع شده بود، نادر شاه در فتح هند به ایران آورده بود. هنگام مراجعت نادر از هند، چندین شتر با بارهای قیمتی در قندهار به دره افتاده و از دست رفته بود اما اکثر آنها به سلامت به ایران رسید که مهمترین آنها تخت‌طاووس بود که ارزش آن ۱۶۰ میلیون کرون سوئد برآورد شده است. گذشته از آن الماس کوه نور<sup>۱</sup> و دریای نور در گنج‌خانه او بود که اینک در خزانه ناصرالدین شاه می‌باشند.

فتح‌علی شاه روابط گرمی با خانواده و فامیل خود داشت حتی اگر آنها شایسته آن نبودند

۱. بزرگترین الماسی که تا کنون شناخته شده، پس از فتح هند توسط نادر شاه به ایران آورده شد. این الماس در گذشته ۱۸۶ قیراط معادل ۳۷ گرم وزن داشت که در تراش جدید ۱۰۸ قیراط معادل ۲۱ گرم شده است. در سال ۱۸۷۷ م رسماً اعلام شد که این الماس در اختیار دربار انگلستان است.



اما همه آنها از او راضی نبودند به طوری که برادر او حسین‌قلی خان دو مرتبه علیه وی دست به اسلحه برد اما شاه او را که به یک بنای مذهبی پناه برده بود تبعید کرده و تحت نظر قرار داد. فرزند بزرگ شاه، میرعلی‌خان دلیر و شجاع بود و در میان قشون طرفداران فراوانی داشت. آغامحمد خان هم علاقه خاصی به او داشت. روزی آغامحمدخان از او سؤال کرد که اگر شاه شود چه کار خواهد کرد و او پاسخ داد که تو را خواهم کشت. آغامحمدخان به قدری عصبانی شد که دستور داد کودک ۵ ساله را خفه کنند اما فتح‌علی شاه پادرمیانی کرد و با آرام کردن شاه باعث شد او از کشتن وی صرف نظر نماید.

عباس‌میرزا<sup>۱</sup> ولیعهد و والی تبریز بود. آغامحمد خان وی را به عنوان جانشین فتح‌علی شاه انتخاب کرده بود. او در تبریز دربار عظیمی داشت. مردی زیبا و سفیدرو با چشمان درشت مشکی بود. علاقه فراوانی به لشکرکشی داشت و خود بسیار جنگجو و دلیر بود. از روس‌ها بیزار بود اما به ناپلئون علاقه خاصی داشت و او را عمو خطاب می‌کرد. سیاحانی که او را دیده‌اند او را امیری نجیب، اصیل و فرمانده مقتدری می‌دانند. او نهایت کوشش داشت تا احساسات وطن‌پرستی را در میان ملت تقویت کرده و از فروپاشی ایران ممانعت به عمل آورد. متأسفانه او مدت زیادی زنده نماند تا نقشه‌های خود را عملی کند. او پیش از پدر فوت کرد و فتح‌علی شاه پسر او محمد خان<sup>۲</sup> را ولیعهد نمود.

فتح‌علی شاه در سال ۱۸۳۵ میلادی در اصفهان به درود حیات گفت. او مانند شاه عباس دوم و شاه صفی، شهرستان قم را برای دفن خود انتخاب کرده بود. در نزدیکی حرم حضرت فاطمه، مسجد کوچکی قرار دارد و شاه دستور داده بود در داخل آن با مرمر، طلا و آینه‌کاری مقبره‌ای برای وی بنا کنند. او را در آن مقبره دفن کرده و سنگ مرمر بسیار زیبایی بر مزار وی قرار دادند.

چون محمد خان از فوت پدر بزرگ آگاه گشت به همراه ۴۰ هزار نفر راهی پایتخت شد و بر جای او نشست. برخلاف معاهده ترکمن‌چای چند تن قصد برابری با او را کردند. یکی از آنها به نام ظل‌السلطان با نیروهای خود علیه محمد شاه قیام کرد اما او هم مانند سایرین شکست خورد و تحت نظر انگلیسی‌ها به بغداد گریخت.

محمد شاه برای افزایش نفوذ خود دستور داد تمام فرزندان فتح‌علی شاه که والیان ایالات مختلف و مقامات دیگر بودند از مشاغل خود خلع شده نفرات جدیدی امور ایالات را در دست گیرند زیرا وجود آنها برای سلطنت وی و آرامش کشور خطرناک بود. نفرات جدید

۱. تولد ۵ شهریور ۱۱۶۸ خ برابر ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در مازندران، درگذشت ۳ آبان ۱۲۱۲ خ برابر ۲۵ اکتبر ۱۸۳۳ م در مشهد، فرزند فتح‌علی شاه و آسیه‌خانم، ولیعهد و والی آذربایجان بود و در جنگ‌های ایران و روس فرماندهی سپاه ایران را به عهده داشت. پس از پایان جنگ‌های ایران و روس، عباس‌میرزا برای برقراری نظم و سرکوب شورش ترکمن‌ها به خراسان رفت و در این سفر پیش از پدرش از دنیا رفت. او در کنار ضریح امام رضا مدفون است.
۲. محمد شاه، تولد ۱۱۸۷ خ برابر ۵ ژانویه ۱۸۰۸ در تبریز، درگذشت ۱۲۲۷ خ برابر ۵ سپتامبر ۱۸۴۸ م در تجریش، نوه فتح‌علی شاه و فرزند عباس‌میرزا که بین ۱۲۱۳ تا ۱۲۲۷ خ پادشاهی کرد. وی سومین شاه از دودمان قاجار، شاه گمنام و کم‌اهمیتی بود.

همه از خان‌ها و امرائی بودند که شاه به آنها اعتماد کامل داشت. در مدت سلطنت وی کشور آرام بود و فقط چند لشکرکشی به هرات و چند درگیری کوچک با انگلیسی‌ها به وقوع پیوست. در زمان او روابط با کشورهای خارجی اولویت نداشت و سیاست داخلی هم پیشرفتی نکرد. دارائی روحانیون و ملاها که در زمان نادر از آنها گرفته شده و خرج قشون شده بود به آنان باز پس داده شد. مخارج قشون وی به گردن مردم بود اما از آنجائی



تخت مرمرین شاهان قاجار

که لشکرکشی‌های زیادی در مدت سلطنت وی انجام نگرفت فشار زیادی از این بابت به مردم تحمیل نشد. صدراعظم او حاجی‌میرزا آغاسی<sup>۱</sup> خود روحانی بود و از روحانیون دیگر و ملاها پشتیبانی می‌کرد. به ویژه در اصفهان برای آزادی بسیاری قائل شده بود که می‌توانست برای شاه خطرناک باشد. شیخ‌الاسلام مجتهد بزرگ اصفهان، قدرت زیادی به هم زده بود بطوری که شاه در آن ولایت در سایه او قرار داشت. قدرت وی حتی برای صدراعظم روحانی هم خطرناک بود. او یک نیروی ۳۰ هزار نفره داشت و شهر و اطراف آن را در اختیار گرفته بود. شاه برای مقابله با او مجبور شد با قشون زیادی به اصفهان لشکرکشی کرده و او را از مقام خود خلع نماید. بدین ترتیب اطرافیان او پراکنده شدند و

۱. حاجی‌ملاعباس ابروانی معروف به حاجی‌میرزا آغاسی، تولد ۱۱۹۸ هـ ق در ماکو، درگذشت رمضان ۱۲۶۵ هـ ق در کربلا، آخرین صدراعظم محمد شاه، پس از اتمام تحصیلاتش در عراق به عنوان معلم نوادگان فتح‌علی شاه گمارده شد. پس از کشته شدن قائممقام فراهانی، به فرمان محمد شاه به‌جای او نشست و از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۸ م صدراعظم بود. گفته می‌شود او اصلاً حوصله کار سیاسی نداشت و نسخه‌ای از نامه‌های اداری را برای سفارتخانه‌های روس و انگلستان ارسال می‌کرد.

شهر و اطراف آن آرامش گذشته خود را باز یافت.

محمد شاه هنگام رسیدن به قدرت جوان بود و در محضر پدر میهن پرست خود تربیت یافته بود. او اطلاعاتی از کشورهای اروپائی داشت. آرامش داخلی و خارجی سبب شد کشور در زمان وی آرامش داشته باشد. او تمام مسئولیت‌ها را به صدراعظم واگذار کرده و خود زندگی نسبتاً محرومی داشت ولی این روحانی و افسرگرا که از عظمت مقام خود آگاه بود، البته در جهت افتخاری که می‌توانست به شاگرد سابق خود برای پیشرفت کشور بدهد قدمی بر نداشت. او همه کارها برای نجات کشور را به خدا و پیامبر محول می‌کرد. شاه در خلوت خود نمونه شایسته‌ای برای مردم بود. زندگی ساده و بی‌دغدغه‌ای داشت و از فرامین قرآن و اسلام به شدت پیروی می‌نمود. از آزادی ازدواج متعدد در دین اسلام سوء استفاده نکرد. او فقط سه زن اختیار کرد و در سال ۱۸۴۱ میلادی فقط ۵ فرزند داشت. لقب بزرگترین پسر او ولیعهد و کوچکترین آنها نایب‌السلطنه بود.

شاه دو عامل پیشگیری داشت که اولی بیماری نقرس و دیگری اعتقاد به خرافات بود. او تقریباً مطمئن بود که خداوند عمر طولانی به او عطا نخواهد کرد تا بتواند نقشه‌های خود را عملی کند از اینرو هیچ کار سازنده‌ای را آغاز نکرد. او زندگی خود را از نوشته‌های یک منجم که ۴۰۰ سال پیش از او زندگی می‌کرد پایهریزی می‌نمود. در کتابی به نام شاه نعمت‌الله<sup>۱</sup>، این منجم، نام و مدت سلطنت ۸ شاه را پیش‌بینی کرده و محمد شاه هشتمین و آخرین آنها بود. چون پیشگویی‌های وی تا آن زمان عملی شده بود او در انتظار اتفاقات زمان خود بود. این منجم مدت سلطنت وی را ۱۱ سال پیش‌گویی کرده بود. او تمام همت خود را صرف خنثی کردن این پیش‌گویی‌ها می‌کرد. زندگی مؤمنانه‌ای داشت و نماز و روزه او ترک نمی‌شد. به روحانیون، ملاها و درویش‌های هدایائی می‌داد تا او را دعا کنند.

محمد شاه چهره آفتاب‌سوخته‌ای با چشمان درشت داشت. حالت صورت او زنده به نظر می‌رسید. ریش کوتاه توپی و قد متوسطی داشت، اندکی چاق بود و به خاطر بیماری نقرس هنگام راه رفتن لنگ می‌زد. مانند شاه فعلی علاقه فراوانی به طبیعت داشت و مدت‌ها در کوهپایه‌های البرز به سوارکاری که برای سلامت وی بسیار مفید بود می‌پرداخت. با توجه به زندگی آرام و اعتقادات مذهبی، او موفق نشد پیشگویی منجم را باطل کند و مدت سلطنت وی دو سال بیشتر از پیش‌گویی آن منجم شد.

۱. شاه نعمت‌الله ولی معروف به سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی ماهانی کرمانی، تولد ۷۳۰، ۷۳۱، درگذشت ۸۳۴ هـ ق، شاعر و عارف ایرانی